ایثار و مقاومت
ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

یادکرد

خاطره‌ای از شهید محمد منتظر قائم تنها شهید واقعه طبس

کلت غرور را به کمرش نبست!

شهید محمد منتظر قائم در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی در یک خانواده مذهبی و کم‌بضاعت در شهر فردوس به دنیا آمد. او که از انقلابی‌های شهر یزد بود، بعد از پیروزی انقلاب به عنوان نخستین فرمانده سپاه یزد انتخاب شد و تا زمان شهادتش در پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ در این سمت خدمت کرد. خاطره‌ای از این شهید را از زبان یکی از همرزمانش پیش رو دارید.

حدود یک سال به پیروزی انقلاب مانده بود. در جلسه‌ای که به کمک به مستمندان می‌شد با محمد آشنا شدم. در آن سال‌ها، محمد به‌خوبی و باشجاعت، اعلامیه‌ها و پیام‌های امام را تکثیر می‌کرد و انتقال می‌داد. در همان اوایل آشنایی دارای خصوصیات و رفتار منحصربه‌فردی بود، زیاد عبادت می‌کرد. نماز شب و مستحبات را به جا می‌آورد. قرآن زیاد تلاوت می‌کرد و فکر می‌کنم بسیاری از سوره‌ها را حفظ بود چون هر موقع با هم بودیم یا مأموریتی می‌رفتیم، می‌دیدم آیات قرآن را زمزمه می‌کند.

زندگی او از هر جهت ساده و بی‌آلایش بود؛ هم از نظر غذا و مسکن و هم از نظر لباس و پوشش. دارای هوش سرشار و تدبیر سیاسی والایی بود. در اولین برخوردش با افراد مختلف به‌خوبی آن شخص را می‌شناخت و از انگیزه و ماهیت او باخبر می‌شد و به قول معروف زود ته و توی قضیه را درمی‌آورد. در کارهای دسته‌جمعی معمولاً با چندین نفر مشورت می‌کرد و برای نظر اعضای شورا احترام ویژه‌ای قائل بود. اگر هم می‌خواست خلافش عمل کند، می‌گفت: من با نظر شما موافقم ولی فکر می‌کنم اگر اینجور باشد، نتیجه بهتر است.

در مأموریت‌های سخت اولین نفری که حرکت می‌کرد، خودش بود و همین پیشتازی او موجب می‌شد تا دوستانش با دل و جان او را همراهی کنند. پس از فرمان حضرت امام(ره) درخصوص مسائل کردستان، درنگ را جایز ندانست و اولین نفری بود که نام خودش را برای اعزام به آنجا نوشت. در کردستان به حدی مخلص، فعال و جسور بود که او را به عنوان فرمانده منطقه عملیات غرب انتخاب کرده بودند و بسیاری از مسئولان و فرماندهان رده‌بالای سپاه در آن زمان تحت امر او بودند.

در کردستان معمولاً فرماندهان کلت به کمر می‌بستند. یادم است دو کلت کمری برای محمد فرستاده بودند. درحقیقت بچه‌ها برای محمد درخواست کرده بودند تا فرماندهی او مشخص شود، اما محمد از پذیرش آن خودداری کرد و گفت من احتیاجی ندارم. به برادران راننده بدهید تا در مسیر رفت‌وآمد در جاده‌ها تأمین باشند. بعدها فهمیدیم که چون این کلت نشانه فرماندهی او می‌شد به خاطر اینکه اندک غروری او را نگیرد حاضر نشد آن را به کمر ببندد.

فرازی از زندگی شهید سیدجواد موسوی در گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید

سیدجواد گل سرسبد شهدای شنبه‌بازار بود

زینب محمودی عالمی

شهید سیدجواد موسوی یکی از شهدای روستای شنبه‌بازار فومن گیلان است که مزارش مورد توجه مردم قرار گرفته و زائران زیادی از نقاط مختلف به زیارتش می‌روند. روستای شنبه‌بازار لولمان در غرب شهر فومن قرار دارد و فاصله شنبه‌بازار با مرکز شهر پنج کیلومتر است. در این روستا در محوطه معروف به سیدجواد بقعه‌ای قدیمی به‌نام سبزقبا وجود دارد که در کنار آن درخت کهنسالی به‌نام آقادار با قدمتی بیش از پنج قرن دیده می‌شود. در محوطه سبزقبا مزار ۱۴ شهید دفاع مقدس آرمیده‌اند که در میان آنها به مزار شهید سیدجواد موسوی توجه خاصی صورت می‌گیرد. وقتی تصمیم گرفتیم گزارشی از زندگی این شهید تهیه کنیم، شماره برادرش را از یکی زائران و به نوعی مریدان شهید به دست آوردیم. آنچه می‌خوانید حاصل گفت‌وگوی ما با «سیدنعمت موسوی» برادر شهید است که از نظرتان می‌گذرد.

آقای موسوی چند خواهر و برادر هستید؟ کمی از خانواده‌تان بگویید.

ما یک خانواده شلوغ با ۱۰ فرزند بودیم. شش برادر و چهار خواهر. سیدجواد متولد ۱۳۴۵ بود و به عنوان خط‌شکن از لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید. من فرزند ششم و سیدجواد فرزند هفتم خانواده بود. از شهید چهار سال بزرگ‌تر بودم. شغل پدرمان کشاورزی بود. سال ۱۳۸۱ به رحمت خدا رفت و مادرم همان سال بعد از هشت ماه از دنیا رفت.

با شهید همرزم بودید؟

بله همرزم بودیم. همزمان با سیدجواد رزمنده بودم و در عملیات‌های مختلف حضور داشتم. موقعی که برادرم شهید شد من هم در عملیات والفجر ۸ حضور داشتم.

روستای شما ۱۴ شهید دارد، اما گویی مردم توجه خاصی به سید جواد دارند.

توجه داشته باشید که محله ما کلاً ۱۵۰ خانواده داشت و ۱۴ شهید تقدیم کرده است. این ۱۴ شهید یکی از یکی بهتر بودند. نمی‌شود بگوییم سیدجواد بهتر از بقیه بود، ولی چون جزو سادات بود مردم برای جدش او را شفیع قرار می‌دهند و حاجت می‌گیرند. سیدجواد طوری بود که از اول انقلاب در مساجد و پایگاه بسیج و نماز جماعت و نماز جمعه حضور فعالی داشت. مردم فعالیت‌هایش را می‌دیدند و به او علاقه‌مند شده بودند. جواد به بزرگ‌ترهایش خیلی احترام می‌گذاشت. مهربان و اهل صله رحم بود. زمان شهادتش با آنکه سن و سالی نداشت حدود ۴۰ ماه سابقه حضور در جبهه داشت. سید اواخر عمرش می‌خواست با یک دختر یتیم به‌خاطر یتیمی‌اش ازدواج کند که قسمت نشد و به شهادت رسید.

اما به هر حال اتفاق‌هایی افتاده که مزار شهید موسوی این همه زائر دارد.

خب بله. مردم شهید را صاحب کرامت می‌دانند و به ایشان نذر می‌کنند. من یک نمونه‌اش را برایتان تعریف می‌کنم؛ چند وقت پیش سر مزار برادرم رفته بودم که دیدم آقای ناآشنایی بالای مزار نشسته و گریه می‌کند. یک آقا اهل رشت و ساکن تهران بود. آنطور که خودش می‌گفت همسر و مادرشان به سیدجواد علاقه داشتند و به زیارتش می‌رفتند. ایشان تعریف می‌کرد که یک بار از تهران برای تفریح به شمال آمده بودیم که مادرم گفت: به زیارت مزار سید هم برویم. در جواب مادرم گفتم: «ما این همه راه نیامده‌ایم که گریه و زاری کنیم. آمده‌ایم تفریح و خوشگذرانی.» همان شب خواب دیدم سیدجواد مرا به اسم صدا می‌زند. تعجب کردم که اسمم را از کجا می‌داند. خلاصه سید به من گفت: «چرا پشت سرم حرف می‌زنی؟ من چه بدی به تو کردم.» آن آقا تعریف می‌کرد بعد از اینکه از خواب بیدار شدم از حرف‌های روز قبلم پشیمان شدم و به زیارت مزار سید آمدم. من آن آقا را در حالی مشغول زیارت برادرم دیدم که داشت گریه می‌کرد. وقتی فهمید برادر شهید هستم جریان خواب را تعریف کرد و از من پرسید: «چی کار کنم شهید از من راضی شود؟» گفتم: «همین که به مزارش آمدی شهید از تو راضی است.»

پدر و مادرم خودشان مشوق جبهه رفتنمان بودند. ما زمین کشاورزی داشتیم که پدرم کار چند نفر را انجام می‌داد. در محله ما اکثر جوان‌ها رزمنده بودند. با آنکه روستای کوچکی داریم، ولی سه آزاده و چند جانباز داریم. اکثر مردهای محله حداقل یک بار جبهه رفته‌اند

سید چند بار به جبهه اعزام شده بود؟

اولین بار که می‌خواست جبهه برود سال ۶۲ بود. آن موقع خیلی سخت می‌گرفتند. چون سن و سالش کم بود برای جبهه قبولش نکردند. یکی از بستگان ما کارمند هلال احمر بود گفت: «سیدجواد ناراحت نشو. برو دوره امدادگری. از طریق هلال احمر به جبهه اعزام شو.» بار اول از طریق هلال احمر به جبهه رفت و چهار ماه ماند. از همان جا جذب لشکر ۲۵ کربلا شد. به عنوان نیروی رزمنده در لشکر ۲۵ کربلا ماند تا لحظه‌ای که شهید شد. حداقل سه سال جبهه ماند. هر دو ماه مرخصی می‌آمد. ما پنج تا برادر همه جبهه بودیم فقط برادر بزرگم که سن و سالش بیشتر بود جبهه نرفت. بعد از شهادت سیدجواد هم سنگر جبهه را خالی نکردیم.

با آن سن و سال کم چه انگیزه‌ای سیدجواد را به جبهه کشاند؟

محیط محل ما قبل و بعد از انقلاب مذهبی بود. مسجد ولی‌عصر(عج) شنبه‌بازار از اول انقلاب تا حالا یک شب نشده که درش بسته باشد. در بدترین شرایط که برف و باران باریده هم در مسجد باز است و مردم در آن برای نماز حضور می‌یابند. در محله ما آنقدر شور و حال انقلاب در بین بزرگ‌ترها بود که باعث شد جوان‌ترها در خط انقلاب و اسلام بمانند. اولین پایگاه فعال منطقه ما پایگاه محله شنبه‌بازار بود. از این پایگاه جوانان زیادی به جبهه رفتند. هر کاروان که عازم جبهه بود ما نیرو می‌فرستادیم. سیدجواد از ۱۲ سالگی عضو بسیج بود.

مادرتان مخالفت نمی‌کرد شما پنج پسر همزمان در جبهه بودید؟

پدر و مادرم خودشان مشوق جبهه رفتنمان بودند. ما زمین کشاورزی داشتیم که پدرم کار چند نفر را انجام می‌داد. سیدجواد زمانی که بیکار بود به بابا کمک می‌کرد. در محله ما اکثر جوان‌ها رزمنده بودند. با آنکه روستای کوچکی داریم، ولی سه آزاده و چند جانباز داریم. اکثر مردهای محله حداقل یک بار جبهه رفته‌اند.

آخرین بار چه تاریخی سیدجواد به جبهه اعزام شد و چه زمانی به شهادت رسید؟

برادرم از سال ۱۳۶۲ مرتب به جبهه می‌رفت و در عملیات بدر و والفجر ۸ و چند عملیات دیگر شرکت کرد. دفعه آخر که سید جواد به مرخصی آمده بود من جبهه بودم. او را ندیدم. وقتی از جبهه برگشتم گفتند جواد به جبهه رفته است. من آن زمان منطقه غرب بودم و برادرم به جنوب رفته بود. کمی بعد هم که عملیات والفجر ۸ شروع شد و سید در ۲۴ بهمن‌ماه ۱۳۶۴ به شهادت رسید.

نحوه شهادتشان چطور بود؟

جواد به عنوان خط‌شکن و نیروی غواص از لشکر ۲۵ کربلا اعزام شده بود. قرار نبود در آن عملیات شرکت کند، اما با اصرار به عنوان فرمانده دسته غواص به اروند زده بود. آن طرف اروند ترکش خمپاره از ناحیه پهلو و صورت و دست به سید خورده و مثل مادرش حضرت زهرا(س) به شهادت رسیده بود. تاریخ شهادتش ۲۴ بهمن سال ۱۳۶۴ است. اخوی همیشه در آرزوی شهادت بود.

فرازی از وصیتنامه شهید

سید در بخشی از وصیتنامه‌اش آورده است: اسلام با شهادت امام حسین زنده شد و با شهید شدن این جوانان قوی‌تر می‌شود. من فقط برای رضای خدا به ندای هل من ناصر ینصرنی حسین زمان لبیک گفته و به میدان جنگ شتافته‌ام. خواهشم این است برایم گریه نکنید. شهید گریه نمی‌خواهد بلکه رهرو می‌خواهد. وقتی می‌خواهید مرا تشییع کنید چشمانم را باز بگذارید که عده‌ای از خدابی‌خبر نگویند که کور بوده است. دستانم را از تابوت بیرون بگذارید که کوردلان نگویند چیزی از این دنیا با خودش می‌برد. ما از خداییم و آخر هم به خدا ختم می‌شویم.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۳۵

گفت‌وگو

مروری بر واقعه طبس در گفت‌وگوی «جوان» با یک محقق دفاع مقدس

شکست در طبس ضربه سهمگینی به حیثیت امریکا وارد کرد

غلامحسین بهبودی

پنجم اردیبهشت‌ماه مصادف با سالروز شکست تاریخی امریکایی‌ها در واقعه طبس است. در تاریخ می‌خوانیم که وقتی دولت ایالات متحده از آزادسازی گروگان‌های سفارتش ناامید شد، دست به حرکتی انتحاری زد تا با یک حمله کماندویی، اتباع در بندش را آزاد کند، اما این حرکت جاه‌طلبانه به وسیله جنود الهی با شکستی مفتضحانه روبه‌رو شد. در سالروز این واقعه با سرهنگ بهبودزاده که تحقیقات خوبی در این خصوص انجام داده است به گفت‌وگو پرداختیم که متن زیر ماحصل این گفت‌وگو است.

سفارت شیطان

ماجرای طبس از ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸ آغاز می‌شود. دانشجوها به سفارت شیطان بزرگ حمله می‌کنند و اعضای حاضر در این سفارت را به گروگان می‌گیرند. ابتدا تلاش‌های دیپلماتیک برای حل ماجرا آغاز می‌شود. اما زیاده‌خواهی امریکایی‌ها و عدم پذیرش شروط ایران باعث می‌شود تا این مذاکرات به نتیجه نرسد. از طرف دیگر دیدار بازرگان با برژینسکی در الجزایر نیز با مخالفت مردم انقلابی ایران روبه‌رو می‌شود. درنهایت با استعفای دولت موقت، امریکایی‌ها که دیگر فهمیده بودند با زیاده‌خواهی نمی‌توانند گروگان‌هایشان را پس بگیرند، تصمیم به انجام عملیاتی نظامی می‌گیرند که نامش را نور سبز می‌گذارند.

نور سبز

طرح عملیاتی نور سبز به این ترتیب بود که ۹۰ کماندو در دو گروه به محل اسارت گروگان‌ها حمله می‌کردند. یک گروه با لباس سپاه و گروه دیگر با لباس ارتش که قرار بود خود را به بلندی‌های اطراف تهران برسانند و سپس با هلی‌کوپتر به ورزشگاه امجدیه منتقل شوند. آنجا نورافکن‌ها توسط ستون پنجم روشن می‌شد و سپس یونیفورم‌پوش‌های سپاه به جمع بچه‌های پاسدار محافظ سفارت نفوذ می‌کردند و با خلع سلاح آنها توسط گازهای بیهوش‌کننده، گروگان‌ها را همراه با گروهی که یونیفورم ارتش به تن داشتند، با خود می‌بردند. پس از بررسی‌ها و تمرینات اولیه، امریکایی‌ها چهارم اردیبهشت ۵۹ به طبس وارد می‌شوند، اما وقتی یکی دیگر از هلی‌کوپترهای آنها دچار نقص فنی می‌شود، این امر به مسئولان بالاتر گزارش می‌شود و کارتر رئیس‌جمهور امریکا دستور لغو عملیات را صادر می‌کند. اما این پایان ماجرا نبود. در همین حین طوفان شنی در منطقه بلند می‌شود که طراحان امریکایی آن را از قلم انداخته بودند. بر اثر این طوفان یک فروند از بالگردهای امریکایی‌ها با یک فروند هواپیمایشان برخورد می‌کند و منجر به کشته شدن هشت نظامی امریکایی می‌شود.

شکست مفتضحانه

بر اثر این شکست مفتضحانه دولت وقت امریکا ضربه سنگینی می‌خورد؛ چراکه تصمیم برای تجاوز نظامی به منظور پس گرفتن گروگان‌ها در نهایت مخفی‌کاری صورت گرفته بود. تنها سه مقام ارشد در دولت امریکا از موضوع مطلع بودند. قاعدتاً برای چنین کاری باید سایر نهادهای قدرت در امریکا مانند مجلس نمایندگان و سنا در جریان قرار می‌گرفتند. اما همه این کارها به صورت مخفیانه صورت گرفته بود. اگر بخواهیم موضوع را از ابتدا مورد بررسی قرار دهیم، ۹۰ کماندوی ویژه برای این منظور انتخاب شده بودند که در صحرای آریزونا که شباهت‌هایی با صحرای طبس داشت، آموزش‌های سختی را پشت سر می‌گذارند. از سوی دیگر با انور سادات گفت‌وگوهایی صورت می‌گیرد تا مصر پذیرای هواپیماهای امریکایی باشد. بعد از اتمام آموزش‌ها نیز کماندوهای امریکایی به فرماندهی سرهنگ چارلی بکویث به مصر رفته و از آنجا با شش هواپیما به ناو هواپیمابر نیمیتز در دهانه دریای عمان منتقل می‌شوند. هشت بالگرد نیز در آنجا به این گروه ملحق می‌شوند تا همگی به طبس بروند اما دو بالگرد دچار نقص فنی می‌شوند و کماندوها با شش بالگرد به طبس می‌رسند و الباقی ماجرا همانطور می‌شود که قبلاً گفته شد.

طرح عملیاتی نور سبز به این ترتیب بود که ۹۰ کماندو در دو گروه به محل اسارت گروگان‌ها حمله می‌کردند. یک گروه با لباس سپاه و گروه دیگر با لباس ارتش که قرار بود خود را به بلندی‌های اطراف تهران برسانند

شهید منتظر قائم

در جریان این واقعه سپاه پاسداران یک شهید تقدیم کرد؛ محمد منتظر قائم، مؤسس و فرمانده سپاه یزد. ایشان فردی متواضع بود که به‌رغم مسئولیت‌هایش پوتین نیروهای تحت امرش را واکس می‌زد. فرمانده بود اما خیلی از کارها را خودش تقبل می‌کرد. روز پنجم اردیبهشت یعنی یک روز پس از شکست و فرار امریکایی‌ها، او به اتفاق چند تن از همرزمانش به محل حادثه می‌روند که بر اثر بمباران بالگردهای باقیمانده از امریکایی‌ها، محمد منتظر قائم به شهادت می‌رسد. محمد انسان وارسته‌ای بود که قبل از آنکه دفاع مقدس آغاز شود، بهای دفاع از اسلام و سرزمینش را پرداخت و شهید شد.

جدول

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴	۵	۳	۷	
۹		۶						
				۷		۸		
	۲		۵		۶			
		۵				۴	۸	۶
	۳	۷				۱		
۳					۹			
			۲				۵	۴
	۵	۸						

۸	۶	۱	۱	۵	۸	۷	۹	۴
۴	۹	۵	۴	۷	۴	۶	۱	۸
۷	۱	۸	۶	۹	۴	۴	۵	۴
۹	۴	۱	۴	۶	۷	۸	۴	۵
۵	۷	۴	۸	۴	۴	۴	۶	۱
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸	۴	۶	۵	۱	۹	۴	۴	۴
۱	۵	۷	۴	۸	۶	۴	۴	۹
۶	۸	۴	۹	۴	۵	۱	۷	۸

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۶۳۴

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	پ	و	ر	ی	ا	ی	و	ل	ی	■	پ	ل	ا	گ	ر
۲	ا	ف	ه	■	م	ا	ل	ا	ر	ی	ا	■	د	ر	و
۳	ن	و	ب	ل	■	م	ت	ا	ن	ت	■	ا	ر	د	م
۴	ت	ر	ا	ش	ه	■	ا	ق	ا	■	ت	م	ا	ش	ا
۵	و	■	ن	ک	ب	ت	■	ل	■	س	م	ا	ک	■	ن
۶	م	د	■	ر	و	ا	ج	■	ق	ا	ا	ن	■	ل	ی
۷	ی	ا	ل	■	ط	ب	ع	■	ا	خ	م	■	ت	ب	■
۸	م	د	ا	ل	■	س	ف	ا	ه	ت	■	ب	ا	خ	ت
۹	■	ر	ک	■	ا	ت	ر	■	ر	م	د	■	ز	ن	خ
۱۰	ا	س	■	ه	م	ا	ی	■	ه	ا	و	ن	■	د	م
۱۱	ن	■	ک	م	ی	ن	■	س	■	ن	ا	ی	ب	■	ی
۱۲	ف	ر	ی	ا	د	■	ک	ل	ب	■	ر	و	ی	ا	ن
۱۳	ک	ن	ا	م	■	ن	ا	ی	ا	ب	■	ه	ر	م	ز
۱۴	ا	ی	س	■	ش	ی	ر	ب	ر	ن	چ	■	و	ل	د
۱۵	ک	ن	ت	و	ر	■	ت	ی	م	ا	ر	س	ت	ا	ن

از راست به چپ

■ ۱- از فروع دین اسلام - از اماکن مذهبی قم ■ ۲- بلندترین قله دنیا - خاندان اردشیر بابکان - تیر پیکاندار ■ ۳- منسوب به دام - اصلاح عکس - سوغات گجرات ■ ۴- سرکه - وال - حرف دهن کجی - دور ■ ۵- ضمیر متصل دوم‌شخص جمع - جنین - واحد تولید صدا ■ ۶- فرمانبردار - هوش - نخ‌های عرض پارچه ■ ۷- به مجموعه‌ای از اطلاعات با ساختار منظم و سامانمند گفته می‌شود - عدد روستا - نوعی سفر زیارتی - بز کوهی ■ ۸- دستی - سرازیری - چینه دیوار - از درختان جنگل‌های شمال ■ ۹- مادر لر - گرداگرد و حوالی - بوستان ■ ۱۰- تزویر - گماشتن - آبرو و حیثیت ■ ۱۱- صفت زالو - جوان - کشتی تفریحی ■ ۱۲- میوه هندی - تصدیق انگلیسی - از ابزار خیاطی - عدد منفی ■ ۱۳- نوشیدنی گرم - ایمان - ساکن و بی تحرک ■ ۱۴- اسم آذری - از مراکز استانی - نوعی انگور ■ ۱۵- پابرجا و مستقر گشتن - همنشین

از بالا به پایین

■ ۱- لای جامه - مظلوم - همراه پیچ ■ ۲- رودی در چین - کشور نوشابه - ندا دهنده ■ ۳- از القاب فرنگی - معامله بی خطر - فنی در کشتی ■ ۴- راحت و میسر - همراه ناله - وصله - چله کمان ■ ۵- زمینه‌سازی - کلاهبردار - حرکت هوا ■ ۶- شهری در آلمان - صومعه - داد و فریاد ■ ۷- چاشنی ساندویچ - از درجات ارتشی - تجارت؛ مالیخولیا ■ ۸- همسایه - چه وقت - دهانه رود - استخوان پا ■ ۹- قرضی برای کوتاه مدت - آسمان غرنبه - چوب خوشبو ■ ۱۰- سرمد - اسباب خانه - شهری نزدیک اردبیل ■ ۱۱- خلق و خو - منقضی شده - ناگزیر ■ ۱۲- پادشاه بزرگ - زن همسر ازدست داده - ستون بدن - آحاد ■ ۱۳- عبادت کردن - تیرانداز - سارق ■ ۱۴- رایانامه - قافله - تهوع ■ ۱۵- جنگ - ناامید و آزرده خاطر - دریا

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱											■				
۲			■						■						
۳				■				■						■	■
۴					■				■				■		
۵	■						■					■			
۶		■								■					
۷			■					■				■			
۸				■				■					■		
۹					■						■				
۱۰						■						■			
۱۱							■								■
۱۲			■					■				■			
۱۳	■	■							■				■		
۱۴										■				■	
۱۵											■				